

دموکراسی بورژوائی و دموکراسی پرولتری

مسئله ای که به منتها درجه توسط کائوتسکی خلط شده است در واقع بدین قرار است.

اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آن گاه روشن است که تا زمانی که طبقات گوناگون وجود دارند، نمی توان از «دموکراسی خالص» سخن به میان آورد، بلکه فقط می توان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمناً به طور حاشیه باید بگوئیم که «دموکراسی خالص» نه تنها عبارت ابلهانه ای ست، که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار می سازد، بلکه عبارتی ست سه کرت پوچ و میان تهی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی دموکراسی، ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت. ولی هرگز دموکراسی «خالص» نخواهد بود.)

«دموکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالی است که کارگران را تحمیق می نماید. آن چه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوائی است که جایگزین فنودالیزم می گردد و دموکراسی پرولتری است که جایگزین دموکراسی بورژوائی می گردد.

اگر کائوتسکی ده ها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص می دهد که دموکراسی بورژوائی نسبت به اصول قرون وسطانی مترقی ست و پرولتاریا حتماً باید در مبارزه ی خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگونی لیبرالی کسی است که کارگران را تحمیق می کند. نه تنها در آلمان متمدن، بلکه در

روسیه غیرمتمدن نیز این حرف از بدیهیات مقدماتی ست. کائوتسکی که موقرانه هم از ویتلینگ و هم از ژزونیت های پاراگونه و هم در باره ی بسیاری مطالب دیگر سخن می گوید تا ماهیت بورژوازی دموکراسی معاصر یعنی دموکراسی سرمایه داری را مسکوت گذارد، فقط «دانشمندان» خاک به چشم کارگران می باشد.

کائوتسکی از مارکسیزم آن چیزی را بر می گزیند که برای لیبرال ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی سرمایه داری به طور اعم و دموکراسی سرمایه داری به طور اخص)، ولی آن چه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) به دور می اندازد، مسکوت می گذارد و روی آن سایه می زند. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد سوپرناتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید.

دموکراسی بورژوازی در عین این که نسبت به نظامات قرون وسطانی پیشرفت تاریخی عظیمی به شمار می رود، همواره دموکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه ای باقی می ماند (و در شرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندهگان و تهی دستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت را، که مهم ترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی «مارکسیست» درک نکرده است. در مورد همین مسئله اساسی است که کائوتسکی به جای انتقاد علمی از آن شرایطی، که هر دموکراسی بورژوازی را به دموکراسی برای توان گران بدل می نماید، «مطالب خوش آیندی» به بورژوازی تقدیم می کند.

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارات تنوریک مارکس و انگلس را یادآوری می نمایم که ملائطی ما به طرز ننگینی آن را (برای خوش آیند بورژوازی) «فراموش کرده است» و سپس مطلب را با زبانی هر چه ساده تر توضیح می دهیم.

نه تنها دولت باستانی و فئودالی، بلکه «دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدوری به توسط سرمایه» (اثر انگلس درباره ی دولت). «از آن جا که دولت فقط مؤسسه ی گذرنده ای ست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن درباره ی دولت خلقی آزاد خام فکری مطلق است: مادام که پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه به منظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامی که سخن گفتن درباره ی آزادی ممکن می گردد، آن گاه دولت به معنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می دهد» (از نامه انگلس به بیل، مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵). «دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه از طرف طبقه ی دیگر و در جمهوری دموکراتیک هم این نقش وی به هیچ وجه کمتر از نقش وی در رژیم سلطنت نیست (از پیش گفتار انگلس برای کتاب مارکس به نام «جنگ داخلی»). حق انتخاب همگانی «نمودار نضج طبقه ی کارگر است. چنین حقی پیش از این نمی تواند چیزی بدهد و با وجود دولت کنونی هرگز نخواهد داد» (اثر انگلس در باره ی دولت. آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است به نحو فوق العاده ملالت آوری نشخوار می کند. ولی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد مسکوت می گذارد!). «کمون می بایست مؤسسه ی پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه ی فعال یعنی در عین حال هم قانون گذار و هم مجری قانون باشد... به جای این که در هر سه و یا شش سال یک بار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضاء طبقه ی حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کننده ی (ver- und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی می بایست از این لحاظ مورد استفاده ی مردم متشکل در کمون ها قرار گیرد که آن ها بتوانند برای بنگاه خود کارگر، سرکارگر، و حساب دار پیدا کنند، همان گونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفاده ی هر کارفرمای دیگری ست» (اثر مارکس درباره ی کمون پاریس بنام «جنگ داخلی در فرانسه»).

هر یک از این احکام، که آقای کائوتسکی علامه به خوبی از آن‌ها آگاه است، هم چون کشیده‌ای به صورت وی می‌خورد و تمام ارتدادش را فاش می‌سازد. در سراسر رساله‌ی او اثری از درک این حقایق دیده نمی‌شود. تمام مضمون رساله‌ی او استهزائی ست نسبت به مارکسیزم!

قوانین اساسی دولت‌های معاصر را بردارید، اداره‌ی امور آن‌ها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و «برابری افراد در برابر قانون» را در نظر بگیرید و به بینید که چگونه در هر گام با سالوسی دموکراسی بورژوائی، که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبه‌رو هستید. حتی یک دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیک‌ترین دولت‌ها هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آن‌ها روزنه‌ی یقیدی یافت نشود که امکان به کار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، «در صورت برهم زدن نظم» و در واقع در صورتی که طبقه‌ی استثمار شونده وضع برده‌وار خود را «بر هم زنند» و بگوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند. کائوتسکی بی‌شرمانه دموکراسی بورژوائی را آرایش می‌دهد و مثلاً اعمالی را که دموکرات‌ترین و جمهوری‌خواه‌ترین بورژواها در آمریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب می‌شوند، مسکوت می‌گذارد.

آری کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت می‌نماید! این رجل سیاسی دانشمند نمی‌فهمد که سکوت در این باره ردالت است. او ترجیح می‌دهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ی نظیر این که معنای دموکراسی «مصون داشتن اقلیت» است، بگوید. گرچه باور نکردنی ست، ولی واقعیت دارد! در تابستان هزار و نه صد و هیجدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی امپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانی که مانند رنودل‌ها و لونگه‌ها، شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره ردیلانه به سوسیالیزم خیانت نکرده‌اند) در همه «دموکراسی‌های» جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی درباره‌ی «مصون داشتن اقلیت» نغمه سرانی می‌کند. هر کس

بخواهد می تواند این مطلب را در صفحه ۱۵ رساله ی کائوتسکی بخواند. ولی در صفحه ی ۱۶ این ذات دانشمند... از ویگ ها و توری های انگلستان در قرن ۱۸ برای شما سخن می گوید!

چه فرزاندگی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوه ی مؤدبانه ای در سجده ی آستان سرمایه داران و پابوسی آنان! اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کلمانسو یا رنودل بودم میلیون ها به آقای کائوتسکی می پرداختم و بوسه های یهودانی نثارش می کردم، در برابر کارگران او را می ستودم و «وحدت سوسیالیزم» را با افراد «محترمی» نظیر کائوتسکی توصیه می نمودم. رساله نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفتن درباره ی ویگ ها و توری های انگلستان در قرن ۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن به این که دموکراسی معنایش «مصون داشتن اقلیت» است و سکوت درباره ی تالانگری هانی که در جمهوری «دموکراتیک» آمریکا علیه انترناسیونالیست ها به عمل می آید- مگر این ها خدمت گذاری چاکرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند یک نکته ی... «بی اهمیت» را «فراموش کرده» - و لابد برحسب تصادف فراموش کرده است- و آن این که: حزب حاکمه دموکراسی بورژوائی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوائی دیگر واگذار می کند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله ی جدی، عمیق و اساسی به جای «مصون داشتن اقلیت» حکومت نظامی یا تالانگری حاصل می گردد. هرچه دموکراسی کامل تر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیک تر خواهد بود. این «قانون» دموکراسی بورژوائی را آقای کائوتسکی دانشمند می توانست در مورد حادثه دریفوس در فرانسه ی جمهوری، در مورد بیدادگری در حق سیاهان و انترناسیونالیست ها در جمهوری دموکراتیک آمریکا، در نمونه ی ایرلند و اولستر در

انگلستان دموکراتیک^۱ و در مورد پیگرد بلشویک ها و تالانگری علیه آنان در آوریل سال ۱۹۱۷ در جمهوری دموکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمدتاً مثالهایی را ذکر می کنم که تنها به دوران جنگ مربوط نبوده، بلکه به دوران صلح آمیز قبل از جنگ نیز مربوط است. میل آقای کائوتسکی چرب زبان بر این است که در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فرو بندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق العاده تازه و بسیار جالب و بی اندازه آموزنده و بی نهایت مهمی درباره ی ویگ ها و توری های قرن هیجدهم تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر بگیرید. آیا می توان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچ گاه این موضوع را نشنیده است که هر قدر دموکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، به همان نسبت بورس و بانک داران، پارلمان های بورژوازی را بیشتر به خود تابع می سازد؟ از این جا چنین نتیجه نمی شود که نباید از پارلمانتاریزم بورژوازی استفاده کرد (و بلشویک ها با چنان احراز موفقیتی از آن استفاده کرده اند که می توان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ به پای آنان نمی رسد، زیرا در سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۴ ما تمام کرسی های کارگری را در دومای چهارم به دست آوردیم). ولی از این جا نتیجه می شود که فقط لیبرال می تواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریزم بورژوازی را فراموش نماید، همان گونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش می کند. توده های ستمکش در دموکراتیک ترین کشور بورژوازی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که «دموکراسی» سرمایه داران اعلام می دارد و هزاران محدودیت واقعی و حیلّه و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدور بدل می نماید، رو به رو هستند. همین تضاد است که چشم توده ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه داری می گشاید. همین

^۱ - منظور سرکوب خونین قیام شرکت کنندگان سال ۱۹۱۶ ایرلند از طرف بورژوازی انگلیس است. ایرلندی ها بر ضد انقیاد ایرلند از طرف انگلیس، دست به قیام زدند. لنین در سال ۱۹۱۶ چنین می نویسد: «در اروپا.. ایرلند که انگلیس های «آزادی خواه» با اعدام و تیرباران آن را رام می ساختند. به قیام برخاسته است.

تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیزم، آن را در برابر توده ها فاش می سازند، تا آنان را برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامی که عصر انقلاب ها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه سرانی درباره ی فضائل و مناقب دموکراسی محتضر بورژوائی پرداخت.

دموکراسی پرولتری، که یکی از اشکال آن حکومت شوروی ست، به دموکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استثمار شوندهگان و زحمت کشان چنان تکامل و توسعه ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل درباره ی دموکراسی یعنی کاری که کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه درباره ی دیکتاتوری و ده ها صفحه درباره ی «دموکراسی خالص» نوشته است، و در عین حال نادیدن این موضوع، معنایش تحریف کامل مطلب به شیوه ی لیبرالی ست.

سیاست خارجی را در نظر بگیرید. در هیچ کشور بورژوائی حتی در دموکراتیک ترین آن ها، این سیاست آشکارا نیست. همه جا توده ها را فریب می دهند، در فرانسه ی دموکراتیک، در سوئیس، در آمریکا و انگلستان این عمل با دامنه ای صدبار وسیع تر و ماهرانه تر از سایر کشورها انجام می گیرد. حکومت شوروی پرده ی اسرار سیاست خارجی را به شیوه ی انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار می نماید و حال آن که در دوران جنگ های غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به «تقسیم مناطق نفوذ» (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه داران یغماگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسئله صلح، مسئله ی حیات و ممات ده ها میلیون افراد منوط بدان ست.

ساختمان دولت را در نظر بگیرید. کائوتسکی به «نکات بی اهمیت» و حتی به انتخابات «غیر مستقیم» (در قانون اساسی شوروی) می چسبد، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمی شود. او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه داران در دموکراسی بورژوائی با هزاران دوز و کلکی، که هر چه دموکراسی

«خالص» تکامل یافته تر باشد این دوز و کلک ها هم ماهرانه تر و صائب تر است. توده ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور می سازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (و اگر بخواهیم دقیق تر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده ها یعنی استثمار شونندگان را به کشورداری جلب می نماید. راه شرکت در پارلمان بورژوازی (که هیچ گاه مسائل بسیار جدی را در دموکراسی بورژوازی حل نمی کند: بورس و بانک ها این مسائل را حل می کنند) به وسیله ی هزاران مانع و رادع به روی توده های زحمت کشان مسدود است، و کارگران به احسن وجهی می دانند و احساس می نمایند، می بینند و درک می کنند که پارلمان بورژوازی مؤسسه ی غریبه و آلت ستم گری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه ی طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگر است.

شوراها- سازمان بلاواسطه خود توده های زحمت کش و استثمار شونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل می نمایند که خودشان دولت را به پا دارند و به هر نحوی بتوانند کشورداری کنند. در این جریان به ویژه پیشاهنگ زحمت کشان و استثمار شونندگان یعنی پرولتاریای شهر دارای این مزیت است که به وسیله ی بنگاه های بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است؛ انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب شدگان برای وی از هر چیز آسان تر است. سازمان شوروی به طور اتوماتیک امر اتحاد کلیه زحمت کشان و استثمار شونندگان را در پیرامون پیشاهنگ آنان یعنی پرولتاریا تسهیل می نماید. دستگاه دولتی کهنه ی بورژوازی یعنی دستگاه بوروکراسی امتیازات ثروت و امتیازات تحصیلی بورژوازی و پارتی بازی و غیره (که هر قدر دموکراسی بورژوازی تکامل یافته تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع تر است)- همه این ها در سازمان شوروی از بین می رود. آزادی مطبوعات جنبه ی سالوسانه ی خود را از دست می دهد، زیرا چاپخانه ها و کاغذ از بورژوازی گرفته می شود. به همین گونه هم در مورد بهترین ابنیه، کاخ ها، عمارات و خانه های

ملاکین رفتار می گردد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استثمارگران گرفت و بدین طریق حق اجتماعات توده ها را، که بدون آن دموکراسی چیزی جز فریب نیست، یک میلیون بار «دموکراتیک تر» نمود. انتخابات غیر مستقیم شوراهای غیر محلی تشکیل کنگره های شوراها را تسهیل می کند و تمامی دستگاه دولتی را ارزان تر و متحرک تر می سازد و در دورانی که زندگی در جوش و خروش است و باید هر چه زودتر بتوان نماینده ی محلی خود را احضار و یا وی را به کنگره ی عمومی شوراها اعزام نمود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل الوصول تر می کند.

دموکراسی پرولتری یک میلیون بار دموکراتیک تر از هر دموکراسی بورژوایی است؛ حکومت شوروی یک میلیون بار دموکراتیک تر از دموکراتیک ترین جمهوری بورژوائیست.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً مرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوایی نه ببیند و خرافات بورژوا دموکراتیک در تار و پود وجودش رسوخ کرده باشد و بدین طریق خود را به طور ابژکتیف به جاکر بورژوازی بدل نموده باشد.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطه ی نظر طبقات ستم کش مسئله را طرح نماید:

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره ی دموکراتیک ترین کشورهای بورژوایی وجود دارد که در آن کارگر میانہ حال توده ای و برزرگر مزدور میانہ حال توده ای یا به طور کلی نیمه پرولتر روستائی (یعنی نماینده ی توده های ستم کشی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می دهند) حتی به طور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه های خود و دفاع از منافع خود با چنین آزادی بزرگ ترین چاپخانه ها و

بهترین انبارهای کاغذ را در اختیار داشته باشد و افراد طبقه ی خود را با چنین آزادی برای کشورداری و «رتق و فتق» امور کشور بالا بکشد؟ حتی فکر این موضوع هم خنده آور است که آقای کانوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و بزرگ مطلع یک نفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سؤال تردید نمایند. کارگران سراسر جهان که از روزنامه های بورژوائی جسته گریخته اعترافاتی درباره ی حقیقت می شنوند، به طور غریزی از جمهوری شوروی هواداری می کنند، زیرا در آن دموکراسی پرولتری یعنی دموکراسی برای تهی دستان را می بینند، نه دموکراسی برای ثروتمندان، که هر دموکراسی بورژوائی، حتی بهترین آن، عملاً چنان است.

کشورداری ما (و «رتق و فتق» امور کشور ما) در دست منصب داران بورژوازی، پارلمان نشینان بورژوازی و دادرسان بورژوازی ست. این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که ده ها و صدها میلیون نفر از افراد طبقه ی ستم کش در همه ی کشورهای بورژوائی و از آن جمله در دموکراتیک ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاه اند و همه روزه آن را احساس می نمایند و درک می کنند.

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را به کلی در هم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوائی را برچیده اند. و مؤسسه ی نمایندگی به مراتب دسترس پذیرتری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شوراهای آنان را جایگزین منصب داران نموده یا به عبارت دیگر شوراهای آنان را بالای سر منصب داران گذاشته اند و شوراهای آنان را انتخاب کننده ی دادرسان کرده اند. همین یک واقعیت کافی ست برای این که حکومت شوروی یعنی این شکل دیکتاتوری پرولتاریا، که یک میلیون بار دموکراتیک تر از دموکراتیک ترین جمهوری بورژوائی است، مورد قبول تمام طبقات ستم کش قرار گیرد.

کانوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهی ست نمی فهمد، زیرا او «فراموش کرده» و «از یاد برده است» این سؤال را مطرح نماید که: دموکراسی برای چه طبقه ای؟ او از نقطه نظر دموکراسی «خالص» (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت می کند. او مانند شیلوک^۲ قضاوت می نماید: «یک من گوشت یک من گوشت است»- همین و بس. برابری همه افراد- والا دموکراسی وجود ندارد.

بر ما لازم می آید از کانوتسکی دانشمند، از کانوتسکی «مارکسیست» و «سوسیالیست» این سؤال را بکنیم:

آیا بین استثمارشونده و استثمارگر می تواند برابری وجود داشته باشد؟ این دهشت ناک و تصور ناپذیر است که ما مجبوریم به هنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم چنین سؤالی بکنیم. ولی «چون به کاری دشوار دست زنی، از ناملایمات آن منال» کسی که می خواهد درباره ی کانوتسکی چیز بنویسد، باید به این مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استثمارشونده و استثمارگر نمی تواند برابری وجود داشته باشد.

منبع: منتخب آثار لنین صفحه ۶۲۸

بازنویس: اکبر سعیدی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

^۲- شیلوک- یکی از قهرمانان کمدی «بازرگان ونیز» اثر و. شکسپیر است.